

روزی که مشهد بهشت جویندگان طلا شد



خود و تاج طلایه‌مورانی را آشکارا

آشکار شدن گنج پنهان

گفتیم که در تابستان سال ۹۳۸ خورشیدی، ناگهان آسمان بر فراز دشت مشهد خشمگین شد و بعد از چند رعد و برق سهمگین، بارانی شدید باریدن گرفت و به طرفه‌العینی سیلی مهیب در منطقه جاری شد. با ورود سیلاب به داخل دریاچه، حجم آب و البته گل‌ولای به‌طور بی‌سابقه‌ای افزایش پیدا کرد و در پی آن، فشار بر روی سد دریاچه که مانع طبیعی خروج آب بود، زیاد شد؛ تاآنجاکه ناگهان با صدای بلندی شکست و حجم زیاد آب ذخیره شده‌اش را با سرعتی سرسام‌آور روانه دشت مشهد کرد.

قاضی احمد قمی دراین باره می‌نویسد: «هر چه پیش روی آن واقع شده بود، از بیخ گند تا به رودخانه طوس رسید. زور آب به مثابه‌ی بود که درختان چهارصدساله و پانصد ساله را به طریقی که مویی از ماست کسی بکشد، از بیخ کند و خرابی بسیار به مزروعات و باغات رسانید و مردم بسیاری را هلاک کرد.»

این سیل عجیب و غریب، آن هم در میانه تابستان، باعث ویرانی‌های گسترده شد و منطقه را در بُهتی غریب فرو برد، اما این بُهت‌زدگی زیاد طول نکشید و خیلی زود جایش را به ناشای زائدالوصف داد. به‌تدریج و با فروکش‌کردن آب، معلوم شد که در پس پرده‌ای ظاهر شد.[چنان‌که] در دو روز که نواب جهانی (میرزا ابراهیم صفوی) درآن حوالی به سر بردند، قُرب شمت هفتاد طرف نقره و مقداری از طلاّی احمر (سرخ‌ناب) خالص جمع‌آمد. آن‌ها را برداشته، به مقدس مقدس آوردند و حقیقت [امر به پایتخت] عرضه‌داشت نموده و با اشیای مذکوره به درگاه گیتی پنا، نزد شاه جم‌جاه (شاه تهماسب یکم) فرستادند و کس به جهت حفظ آن موضع تعیین نمودند.»

فرق کردن منطقه

مشهد یکپارچه التهاب شد. گروه‌های مختلف، بیل به دست به طرف مسیل حرکت کردند. از روستاهای اطراف هم سیل جمعیت به راه افتاد. اما اهالی روستای کارده یا «کارنده» به دلیل فاصله کمتر روستا تا محل انتشار ظرف‌های سیمین و زرین، شانس بیشتری برای شکار طلا و نقره داشتند؛ به همین دلیل، بخش مهمی از طلاهای دشت مشهد در سال ۹۳۸ خورشیدی، به‌اهالی کارده رسید. تازه بعد از این ماجراها بود که بالاخره شست حاکم مشهد خبردار شد.

میرزا ابراهیم صفوی، داماد شاه تهماسب یکم که به هتردوستی و فضایل علمی مشهور بود، دستور داد سربازان منطقه را فرق کنند و به‌همراه جمعی از اطرافیان و سپاهیان خود، راهی محل این انفجار طلاّی شد! اما خب، وقتی به آنجا رسید که بخش اعظم آن اشیای نفیس در خانه‌های اهالی منطقه جا خوش کرده بود، به همین دلیل، به سراغ منشأ اصلی خروج آن همه اشیای طلاّی و نقره‌ای رفتند. نویسنده «خلاصه‌التواریخ» آورده است: «امرا و نقبا و سایر اعیان به جانب چشمه مذکور رفتند و به درون آن موضع که آب به مرور ایام، عیان و مجتمع گشته بود، درآمد، از هر جانب که زمین را شکافتند، اقسام طلاّات و نقره‌آلات از صور جانوران و سایر ظروف و آوانی (آبخوری) ظاهر شد.[چنان‌که] در دو روز که نواب جهانی (میرزا ابراهیم صفوی) درآن حوالی به سر بردند، قُرب شمت هفتاد طرف نقره و مقداری از طلاّی احمر (سرخ‌ناب) خالص جمع‌آمد. آن‌ها را برداشته، به مقدس مقدس آوردند و حقیقت [امر به پایتخت] عرضه‌داشت نموده و با اشیای مذکوره به درگاه گیتی پنا، نزد شاه جم‌جاه (شاه تهماسب یکم) فرستادند و کس به جهت حفظ آن موضع تعیین نمودند.»



«کشف تاریخ» امروز ملاحظه می‌کنید. تاریخ عکس معلوم نیست، اما ظاهرا در سفارت ایران در عثمانی و شاید ضمن سفر هفت‌ساله

مرضیه ترابی| ایران سرزمین زرخیزی است، اما طلاخیز نیست؛ یعنی معادن طلاّی چندانی ندارد و به همین دلیل، کمبود این فلز گران بها در تاریخ آن به شدت محسوس است. تاآنجاکه برخی مورخان و پژوهشگران معتقدند اصولا حمله نادرشاه به هند برای جبران کمبود طلا درایران بوده‌است. اینکه آیا ادعای مذکور درست است یا نه البته نیاز به تحقیق و پژوهش دقیق دارد.

مشهور است که در زمان‌های قدیم، در اطراف مشهد و به‌طور مشخص در نزدیکی شاهان دژ (شاندیز امروزی)، معدن طلاّی وجود داشت که ناصرالدین‌شاه هم در سفرنامه‌اش به مشهد، از آن یاد کرده‌است. منتها استخراج این معدن، با وجود شهرت، از نظر اقتصادی مقرون به‌صرفه نبود و هنوز هم نیست. حالا فکرش را بکنید که در سال ۹۳۸ خورشیدی، یعنی چیزی حدود ۴۶۶ سال پیش، وقتی یک نفر از دروازه تازه‌ساز غرب مشهد (احتمالا دروازه سراب) وارد شهر شد و فریاد زد دشت مشهد پر از طلاست و همه روستاییان برای جمع‌آوری آن هجوم آورده‌اند. اهالی شهر چه حالی پیدا کردند. اشتباه نمی‌کنید. این یک روایت تاریخی مبتنی بر سند است؛ روایتی عجیب و غریب که باورش سخت و دشوار به نظر می‌رسد؛ قصه تبدیل شدن مشهد به دشت طلا و روزگاری که مشهدی‌ها جویندگان طلا شدند. این اتفاق به ماجرای سیل بنیان‌کنی برمی‌گردد که در یک روز تابستان ناگهان در منطقه چشمه‌سبز گل‌مکان جاری شد.

جاذبه‌ای که «جذاب» شد

«چشمه‌سبز» یکی از جاذبه‌های گردشگری در خراسان رضوی است؛ مکانی طبیعی و بسیار زیبا در غرب دشت مشهد که طبیعت بکر و البته سدی طبیعی که بر رودخانه‌اش قرار دارد، به آن نمایی زیبایی داده‌است. حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه، چشمه‌سبز را «چشمه‌سو» می‌نامد و نقل می‌کند که یزدگرد اول ساسانی، مشهور به «بزهکار»، در کنار همین آب، بر اثر لگد اسبش کشته شد. به همین دلیل، به باور مورخان، این مکان احتمالا وعده‌گاه و مخفیگاه بسیاری از امرا و سلاطین در دوران پیشین بوده‌است.

در هر حال، ظاهرا مردم مشهد و اطراف آن، سدی را که به‌صورت طبیعی روی این رودخانه قرار داشته و به برکت آن، اراضی پایین‌دست و بخش غربی دشت مشهد مشروب می‌شده‌است، به خوبی می‌شناخته‌اند؛ زیرا می‌توان رد و نشانی از آن را در میان اوراق تاریخی یافت، یکی از این گزارش‌ها در کتاب ارزشمند «خلاصه‌التواریخ»، نوشته قاضی احمد بن شرف‌الدین قمی که در عهد سلطنت شاه تهماسب یکم صفوی نوشته شده، آمده‌است؛ گزارشی بسیار عجیب از قرار داشتن گنجینه‌هایی ارزشمند پشت دیوار سد طبیعی چشمه‌سبز که با شکستن آن، در ناحیه غربی دشت مشهد پخش شد.

به بهانه ثبت جهانی «هنر آینه کاری در معماری ایران» (قسمت اول)

آینه در آینه تاریخ



نمایی از آینه کاری در حرم مطهر رضوی

هادی دقیق| انسان‌ها در زندگی روزمره‌شان از ابزار استفاده می‌کنند. برخی از این ابزارها برای زندگی ضروری‌اند. برخی کمکی‌اند و بعضی‌ها هم جنبه تجمیلی دارند. شاید کمی غیرمعمول باشد، ولی برخی ابزارها در هر سه دسته می‌گنجد؛ یعنی اگر نباشند، جایی کارمان لنگ می‌ماند، جایی کارراه‌اندازند و جایی دیگر هم اسباب تزئین هستند. شکل رفتار ما با این ابزارها بخشی از فرهنگمان را می‌سازد؛ فرهنگی که نسل به‌نسل گشته و پروار شده تا به امروز رسیده‌است. شاید تصور نکنیم که از دل برخی از این ابزارها چه اطلاعات فرهنگی عجیب غریبی می‌شود درآورد، اما پژوهشگران بی‌شماری این اطلاعات فرهنگی را می‌بینند و ثبت و تحلیل می‌کنند.

یکی از این ابزارها که هر روز از آن استفاده می‌کنیم، اما خیلی در عمق فرهنگش غرق نمی‌شویم و معمولاً کارمان را که راه‌انداخت، از کنارش رد می‌شویم. آینه‌است. تاریخ آینه قطعاً خیلی دور و دراز است. یعنی می‌شود قدری با اطمینان گفت از روزی که بشر چشم باز کرد، به دیدن تصویر خودش مشتاق بوده و حتی برای تماشای نقش خودش بر آب، کنجاکو، در نتیجه، اولین تصویری که انسان از خودش دیده، در آب زلال آینه‌سان بوده‌است.

بعدها و با گذر زمان، بشر برای دیدن خودش به چیزی بیشتر از نگاه‌کردن به آب زلال را کد نیاز پیدا کرد. در عصر آهن که انسان استفاده از آهن و نرم‌کردن دل سنگش را یاد گرفت، از صیقل دادن آن به‌عنوان شیوه‌ای برای ابزارسازی استفاده کرد. معلوم نیست در این بین، کی و چگونه، یک نفر آن قدر آهن را صیقل داده تا تصویر خودش در آن افتاده‌است. به قول فردوسی و به نقل از «شاهنامه»: «به ساعت از آن آهن تیره‌رنگ/ یکی آینه ساخت روشن چو زنگ». رواج آینه‌های آهنی تا زمانی که بشر با شیشه آشنا شد، خیلی به انسان کمک کرد.

آینه و فرهنگ

وقتی از تاریخ آینه حرف می‌زنیم، نمی‌شود فرهنگ‌سازی آینه را نادیده گرفت. آینه با آیین، همان وسیله‌ای که هر روز از آن استفاده می‌کنیم، به قدری در فرهنگ ما جا باز کرده‌است که می‌شود برایش فصلی جداگانه در ادبیات هم در نظر گرفت. هرچند کاربرد آن در سده‌های نخستین اسلامی اندک باشد. با وجود این، آینه در شعر شاعران بعدی آن قدر پرکاربرد می‌شود که شفیع‌الدکنی کتابی دارد درباره بیبل دهلوی و سبک‌هندی، با نام «شاعر آینه‌ها». شاهد از حافظ: «خسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد/ این همه نقش در آینه‌ها اوهام افتاد» یا «روزگاری است که دل چهره مقصود ندید/ ساقیا آن قُذح آینه‌کردار بیار». به این‌ها اضافه کنیم داستان «آینه جام» را که پای ادبیات را به عرصه‌های دیگر فرهنگمان باز می‌کند. درکل، همه این‌ها برای آینه‌نمادی از دیدن خود است، البته نه خودبینی. در نتیجه آینه‌ها بازتاب تصویر ما هستند. به قول مولانا: «ای نسخه‌نامه الهی که تویی/ وی آینه جمال شاهی که تویی/ بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست/ در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی». یا به قول نظامی در «مخزن الاسرار» در بخش «داستان پادشاه ظالم با مرد راستگو»: «آینه چون نقش تو بنمود راست/ خود شکن، آیینش شکستن خطاست.»

برگردیم به تاریخ آینه‌های شیشه‌ای از وقتی جیوه مالی شدند. تصویرشان هم واضح‌تر شد. این یعنی یک روی شیشه را بالا یا به‌ای از جیوه می‌پوشاندند تا آن روی شیشه تصویر مقابلش را بازتاب دهد. با همه این‌ها تا همین مدت‌ها پیش، نه شیشه‌ها کیفیت خوبی داشتند و صاف بودند، نه جیوه‌ها آن قدر درست‌وحسابی که زوده‌ب‌زود نریزند. حتی پس از مدتی که سمی بودن جیوه مشخص شد، قلع هم به این ترکیب افزوده شد. در نتیجه، شکلی که از آینه‌های شیشه‌ای حتی در عکس‌های دوره قاجار می‌بینیم، با وضعیتی که آینه‌های امروز دارند، متفاوت است. این بدان معنی است که تا روزگار معاصر، هیچ‌کس خودش را این‌گونه که ما در آینه می‌بینیم، ندیده‌است، حتی آن پادشاهی که نیمی از دنیا را تسخیر کرده بود. با وجود این، تاریخ آینه‌های شیشه‌ای خیلی کوتاه‌است و بیشتر آن چیزی که سراغ داریم، آینه فلزی است.

آینه و تاریخ

رومن کیرشمن، باستان‌شناسی فرانسوی (درگذشته ۱۹۷۹ میلادی/ ۱۳۵۸ خورشیدی) که متخصص تاریخ تمدن ایران بود و کاوش‌های فراوانی در ایران انجام داده‌است، از تپه سیلک کاشان شواهدی برای استفاده از آینه کشف کرده‌بود. مردم سیلک کاشان در هزاره چهارم پیش از میلاد از آینه‌های مسی گردو محذب استفاده می‌کرده‌اند. آینه‌های مسی دسته‌داری نیز در کاوش‌های دشت لوت به دست آمده که متعلق به هزاره سوم پیش از میلاد است. با آغاز عصر مفرغ یا برنز (حدود ۳ هزاره ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد) آینه‌های مفرغی جایگزین آینه‌های مسی شدند. یافته‌های مربوط به املش یکی از این نمونه‌هاست. املش در استان گیلان، تمدنی قدیمی دارد که به همین نام مشهور است. این تمدن از هزاره اول و دوم پیش از میلاد آغاز شده‌است و حوزه غرب دریای خزر را در برمی‌گیرد و اشیای نفیسی تاکنون از آن کشف شده‌است. یکی از اشیای جذاب یافت‌شده املش، آینه‌است. گزارش‌های املش حاکی از آن است که در سده‌های ۲ و ۳ میلادی و هم‌زمان با دوره ساسانی، آینه‌های برنزی کاربرد داشته‌اند که روکشی از نقره روی آن می‌افزوده‌اند.

هرچه در تاریخ جلوتر می‌آییم، تزئینات قاب، پایه یا دسته آینه‌ها بیشتر می‌شود. دامنه این تزئینات شگفت‌انگیز خیلی گسترده‌است، اما از آنجا که در زمینه هنر فلزکاری و تزئینات چوبی می‌گنجد، از شرح آن خودداری می‌کنیم. آینه‌های فلزی اگر در جای نمناک می‌مانند، زنگ می‌زنند. در نتیجه، این آینه‌ها معمولاً در آینه‌دان یا پوششی از نمد نگهداری می‌شدند. آینه زنگ‌گرفته را آینه‌گر باید دوباره جلا می‌داد. به کسانی که زنگ از آینه می‌زدودند، آینه‌افروز، آینه‌پیرا، آینه‌پرداز و... می‌گفتند.

تقریباً از اواخر دوره ساسانی، نوعی آینه شیشه‌ای هم به تاریخ دنیا اضافه شد که سازندگان آن، صنعتگرانی در منطقه لبنان کنونی بودند. این آینه‌ها ظاهراً به ایران هم آمده‌اند، اما همچنان آینه‌های فلزی پرکاربردتر بودند. در سده‌های نخست اسلامی، همدان، فارس، خراسان، سیستان و قومس (دامغان) در زمینه فلزکاری شهره بودند. در نتیجه می‌شود احتمال داد که آینه‌های فلزی هم در شهرهای این مناطق ساخته می‌شده‌است.

در قرون وسطا، ونیز مرکز آینه‌سازی دنیا شد و ساخته‌هایش به ایران هم می‌رسید، اما چون گران بود، غیر از استفاده در معماری، کاربرد عمومی چندانی نداشت. یکی از دلایلی هم که برخی پژوهشگران برای این موضوع آورده‌اند، خشکی محیط ایران است. ظاهراً خشکی هوای ایران باعث می‌شده قلع پشت آینه‌ها به مرور بریزد و از آنجا که ترمیم این آینه‌های وارداتی در تخصص آینه‌گر ایرانی نبوده، از دسترس عموم خارج می‌شده‌است.